

اعتصاب غذا: گذشته و حال

۱. مقدمه

شاید در سالگرد کشتار سراسری زندانیان سیاسی در ایران به جا بود که از نقش بزرگ آنان در تاریخ ایران گفتاری می‌داشتیم. راستش «تواضع» که هم‌چنان گریبان ما و رفقا و هم‌بندیان اعدام شده ما را گرفته، اجازه نداده از نقش آنان در مقابله با فاشیسم حاکم بر ایران سخن بگوییم. اجازه نداده بگوییم که اگر زمانی ملت ایران را، نسل‌های پس از ما، به خاطر سال‌های سیاه حکومت اسلامی در ایران مورد مواخذه قرار دادند و پرسیدند که شما با این همه جنایتکاری، با این همه ضدیت با زندگی انسانی در دوران استیلای اسلام‌یون بر ایران چه کردید؟!

به جای آن که سرافکننده و شرمسار پاسخ دهند: «هیچ!»، می‌توانند پاسخی صریح و روشن دهند: نسل ما با چنگ و دندان بر علیه ارتجاع و ضدانقلاب حاکم جنگید و تاوانی سخت و سنگین پرداخت. نسل ما، دسته دسته به جوخه اعدام سپرده شد تا با مرگ خویش بر آشتی ناپذیری ما و تمامیت رژیم جمهوری اسلامی گواهی داده باشد. مردم ما، به گورهای بی‌کران و بی‌نشان دلاوران سال‌های مبارزه بر علیه سیستم پوسیده حاکم اشاره خواهند کرد، که اثبات می‌کند: ما مردمی پست فطرت و دون صفت نبوده و نیستیم که با جمهوری اسلامی مماشات کنیم و سازشی بر سر ارزش‌های انسانی و انقلابی داشته باشیم. دلیری مردم و سلحشوری جوانان برخاسته از دامان کارگران و زحمتکشان این کشور سرچشمه آفرینش- های نوین بوده و هست. فقط سیاست و تاریخ مدیون اینان نیست، هنر و اندیشه نیز از این آتشفشان استعدادهای انسانی الهام گرفته و می‌گیرد. و یقین دارم الهام‌بخش مبارزات مردم کشورهای دیگر در این کره خاکی هست و خواهد بود.

برای ما که این مراسم را در آلمان برگزار می‌کنیم، سرافکنندگی تاریخی آلمانی‌ها به خاطر سیطره فاشیسم و هیتلر بر کشورشان آشناست. از هر کدامشان می‌پرسیم: خب، در دوره هیتلر خانواده‌ات یا اجدادت چه کاره بوده؟! یا حرف را عوض می‌کنند یا به آهستگی می‌گویند: «سرباز هیتلر بوده!» نمی‌خواهند به یاد بیاورند که چه ننگ و نفرتی را بر علیه بشریت به بار آورده‌اند. نمی‌خواهند بگویند که چند نفر کمونیست، سوسیالیست، دگر اندیش و یهودی در اردوگاه‌های فاشیستی به قتل رسیدند. حتی نمی‌توانند جوابشان را این جور فرموله کنند که «اجداد ما فاشیست بودند ولی بسیاری از آلمانی‌ها در اردوگاه‌های مرگ هیتلر به قتل رسیدند و آن‌ها نماد آلمان آزاد و پیشرو بودند.» هنوز بعد از ۶۰ سال سرنوشت مشترکی با ننگ و نکبت رایش سوم دارند.

همین پرسش را، من از یک ایتالیایی در مورد دوره «فاشیسم و موسولینی» کردم. برای جلسه‌ای میهمان آن‌ها در فلورانس بودیم، خودش و زنش کمونیست بودند و عضو اتحادیه کارگری، و ناغافل این سوال در هنگام صبحانه مطرح شد. سر میز دست مرا گرفت و در چشمانش حالت خاصی بود که نمی‌فهمیدم خشم است یا چیز دیگر... باری مرا به اتاق نشیمن برد و عکس سیاه و سفید قدیمی‌ای را که به دیوار آویزان بود، نشانم داد، با انگلیسی‌ای که با ملودی خاص زبان ایتالیایی همراه بود برایم توضیح داد:

«این عکس عمومی من است، ۱۹۴۱ به دلیل امتناع در شرکت در جنگ، به همراه تعداد زیادی سرباز دیگر در میدان شهر توسط موسولینی اعدام شدند. خانواده ما، هیچ موقع فاشیست نبوده و همیشه بر علیه آن جنگیده است.»

تازه غرور مبارزه عمویش را که در چشمانش می‌درخشید، دریافتم.

باری، جانفشنان سال‌های سیاه جمهوری اسلامی، همچون چشمه جوشانی هستند که هر روز و هر سال نور افشانند و راه می‌گشایند. اگر در کشورهای اروپایی با این همه تفاوت فرهنگی، نگاه به سوابق یک ملت و مردم یک کشور، در تحت سیطره یک حکومت فاشیستی بعد از ۶۰ سال مسئله است، مطمئن باشید که در ایران هم مسئله خواهد بود! و شاید بزرگ‌تر و پراهمیت‌تر از آن چه اینجا، در اروپا، مطرح است.

با این حال، نقش سازنده، افتخارآفرین، آموزنده و راه‌گشای جانفشانان آزادی و سوسیالیسم را به فرصتی دیگر واگذار می‌کنم و به موضوعی دیگر از مبارزه و زندگی زندانیان سیاسی ایران می‌پردازم، یعنی اعتصاب غذا.

۲. کلیات

اعتصاب غذا، شکلی از مقاومت سیاسی تعریف شده است^۱ که به شکل فردی و یا جمعی از دریافت غذا علی‌رغم آگاهی از خطرات آن، خودداری می‌شود. هم‌چون هر اعتصابی، اعتصاب غذا نیز، یک "ابراز نظر و خواست" و یا یک "اعتراض سیاسی" است. دسترسی به اهداف اعتصاب غذا، بیشتر از فشاری حاصل می‌شود که افکار عمومی و اعتراضات حاصل از اعتصاب موجب می‌شود. فشار به مقامات تصمیم‌گیر در اعتصاب غذای موفق، منجر به عقب راندن زندان‌بان و قبول خواسته اعتصابی و یا اعتصابیون می‌شود.

برای مثال در آلمان به موارد اعتصاب غذای فریتس تویفل (Fritz Teufel) در ۱۹۶۷ پس از دستگیری‌اش در اعتراض به سفر شاه به آلمان و نیز زندانیان راف در دهه هفتاد میلادی می‌توان اشاره کرد. در ایرلند، اعتصاب بابی ساندز از ارتش جمهوری خواه ایرلند، پس از ۶۶ روز منجر به مرگش شد. با توجه به قدرت جسمی افراد، اعتصاب غذا از هفته سوم به بعد، می‌تواند منجر به عوارض ماندگار جسمی شود.



بابی ساندز، در پنجم ماه مه ۱۹۸۱ (۱۵ اردیبهشت ۱۳۶۰) پس از ۶۶ روز اعتصاب غذا در گذشت. عکس سمت چپ مراسم تشییع جنازه او در بلفاست (۱۹۸۱) با حضور ده‌ها هزار نفر است.

علاوه بر زندانیان سیاسی، انسان‌هایی که توسط حکومت از حقوق مدنی محروم شده‌اند، نظیر پناهندگانی که در اثر بازگرداندن به کشور مبداء (دیپورت)، در معرض شکنجه و یا دستگیری قرار می‌گیرند و یا تن فروشان و یا زندانیان عادی نیز از اعتصاب غذا و یا خودزنی استفاده می‌کنند تا بر علیه زندانبان و حکومت اعتراض کرده و به خواسته خود برسند.

باید توجه داشت که این تعریف و مثال‌های ذکر شده دقت کافی ندارند، چرا که سطوح و اشکال مختلف اعتصاب غذا را از هم تفکیک نمی‌کند. این موجب برخی بدفهمی‌ها در فهم پیام اعتصاب غذا کنندگان می‌شود. در زندان جمهوری اسلامی چندین سطح و گروه‌بندی از واژه کلی "اعتصاب غذا" را تجربه کرده‌ایم:

۱. اعتصاب غذای خشک در مقابل اعتصاب غذای تر: در اعتصاب غذای خشک، از خوردن غذا و هر گونه مایعات خودداری می‌شود، در حالی که در اعتصاب غذای تر، از خوردن غذا خودداری می‌شود ولی خوردن آب و یا مایعات قطع نمی‌شود.

۲. اعتصاب غذای محدود در مقابل اعتصاب غذای نامحدود: در اعتصاب غذای نامحدود پایان زمان اعتصاب غذا از سوی اعتصاب‌کننده یا اعتصاب‌کنندگان اعلام نمی‌شود و معمولاً منوط به پذیرش خواسته و یا خواسته‌های اعلام شده برای اعتصاب غذا، توسط زندان‌بان می‌شود. در عوض در اعتصاب غذای محدود، مدت انجام اعتصاب غذا از

^۱ از دایره المعارف: ویکی پدیا در: <http://de.wikipedia.org/wiki/Hungerstreik>

همان آغاز اعلام می‌شود. هدف از اعتصاب غذای محدود، معمولاً اعتراض موضعی و افشاگری برای افکار عمومی است و منوط به قبول یا رد خواسته‌ها از سوی زندانبان نیست.

۳. اعتصاب غذا در مقابل تحریم غذا: در اعتصاب غذا از خوردن و یا آشامیدن خودداری می‌شود ولی در تحریم غذا از گرفتن غذا و یا آشامیدن از زندانبان خودداری می‌شود ولی الزاماً به معنای نخوردن غذا و یا مایعات نیست. تحریم‌کننده در صورتی که مواد ذخیره غذایی داشته باشد، خود را مجاز می‌داند که در دوره تحریم، آن‌ها را مصرف کند. ولی در تحریم غذاهای بلند مدت، در زندان‌های جمهوری اسلامی، زندانبان در هنگام تحریم غذا، فروشگاه زندانبان را نیز قطع می‌کرد تا از این طریق منابع ذخیره زندانبان نیز به پایان رسد تا یا تحریم بشکند و یا زندانبان از تحریم غذا به اعتصاب غذا سوق داده شوند.

پس هنگامی که از اعتصاب غذا صحبت می‌کنیم، از مفهومی عمومی سخن می‌گوییم که برای فهم خواسته اعتصابی و یا اعتصابیون بایستی کمی دقیق‌تر به آن پرداخته شود.

۳. اعتصاب غذا در زندان‌های ایران

تاریخ اعتصاب غذا در زندان‌های ایران نمادی اسطوره‌ای و حماسی دارد. در سخت‌ترین وضعیت، زندانی برخلاف همه انتظارات پنجه در پنجه شیر و مشت بر شمشیر آخته جلادان می‌زند. من در اینجا به چند نمونه از تاریخ معاصر اشاره خواهم کرد، به این امید که فرصتی دست دهد و پژوهش کامل در این زمینه را زمانی به اتمام رسانم و یا کسانی دیگر آن را تکمیل کنند.

با تمرکز دولت و گسترش روندهای سرمایه‌داری در چارچوب مناسبات نیمه فئودال نیمه‌مستعمره در دوره خاندان قاجار و سپس حکومت رضا خان، زندان به طور عموم و زندان سیاسی به طور مشخص، نیز به روندی سیستماتیک تبدیل می‌شود. تا پیش از این، ما "اسیر" و "تحت نظر در خانه" و یا قتل بی‌رحمانه "متمردین" را در تاریخ ایران بسیار داریم ولی زندان مدرن با گسترش روندهای سرمایه‌داری در ایران پر و پا می‌گیرد. زندان، بخشی از هدایای به اصطلاح رایج "مدرنیسم" رضاخانی در دوران سیاه حکومتش است که هم‌هنگام با رشد و پیچیدگی مناسبات سرمایه‌داری در ایران و حاد شدن تضادهای طبقاتی بر پیچیدگی و خوف‌انگیزی آن افزوده می‌شود. این روندی است که در سال‌های حکومت محمد رضا پهلوی و سپس رژیم جمهوری اسلامی نیز شاهد آن هستیم. بنابراین، اگر زندان و پدیده جانبی آن یعنی اعتصاب غذا با مناسبات اقتصادی و اجتماعی حاکم بر کشور ما گره خورده است، وقتی از برجیدن زندان، شکنجه و اعدام سخن می‌گوییم، به صورت مستقیم یا غیرمستقیم درباره محو مناسبات اقتصادی و اجتماعی‌ای سخن می‌گوییم که به تولید و بازتولید چنین پدیده شومی مشغول است. به بیان آدمی همچو من، که به کمونیسم و انقلاب معتقد است، یعنی تلاش برای محو طبقات و دولت و رهایی انسان‌ها از قیودات جوامع طبقاتی و از جمله زندان.

۳,۱ دوره رضاخان

باری، رضا خان کارنامه سیاهی در انبان خودش دارد. برای نمونه به کشف "کمیته سری" به رهبری سرهنگ احمدخان پولادین می‌توان اشاره کرد. این ضربه از اولین دستگیری‌ها و اعدام‌های رضا خان پس از به تخت نشینی‌اش است. ضربه، از طریق رایج بر کمیته مخفی وارد شده بود، یعنی از طریق لو دادن یکی از عناصر سست عنصر داخل کمیته که هراس از ناموفق ماندن اقدام بر علیه رضا خان، او را به همکاری با دشمن کشانده بود. انوشیروان پولادین، فرزند احمدخان، درباره سرگذشت پدرش چنین می‌نویسد:

«حدود ۱۰ سالم بود در مدرسه ابتدائی نظام تحصیل می‌کردم، منزل ما اوایل خیابان جامی فعلی بود. عصر روزی که از مدرسه به منزل آمدم، مادر را نگران و ناراحت دیدم، گفت صبح پدرت برای کشیک به دربار رفت و گماشته طبق معمول نزدیک ظهر لوازمش را برد. ولی بلافاصله آن‌ها را برگردانید و گفت او را توقیف کرده‌اند... بعد از حدود یک ماه که معلوم شد پدرم در شهربانی زندانی است، خبر آمد اجازه داده‌اند فرزندان برای ملاقات پدر بروند... ما را بردند پیش رییس وقت شهربانی سرهنگ درگاهی... مجدداً ما را آوردند طبقه اول از راهرو گذرانیدند. دری را باز کردند، اتافی آجری به

صورت هشتی‌های قدیم نمایان شد، داخل شدیم تخت چوبی در کنار بود تکلیف به نشستن کردند و از در مقابل رفتند. پدر آمد. مدتی بود او را ندیده و نگرانش بودیم. دورش را گرفته به دست رویش بوسه زدیم، بعد هم در کنارش روی تخت (با حضور یک افسر شهربانی) نشستیم. پدر از مادر و ما احوال‌پرسی کرد و با آن که از خطوط صورت و دید چشم‌هایش ناراحتی می‌بارید، ما با به طور معمولی با روی خندان گفت و شنود کرد و از مدرسه و درس پرسید، بعد از ربع ساعت چون افسری که در کنار ایستاده بود به ساعتش نگاه کرد. پدر گفت بچه‌ها دیگر وقت ملاقات تمام شد شما بروید و سلام مرا به مادر برسانید. ما رویوسی کردیم و آمدیم. این اولین ملاقات بود. حدود ۱۸ ماه پدرم بازداشت بود. به یاد دارم گویا دو ماه اول در زندان نمره ۱ شهربانی بود و بعد از چند ماهی در طبقه دوم ساختمان قدیم شهربانی که اتاق‌های بزرگ میله‌ای داشت. یعنی تقریباً بیشتر مدت را در یکی از اتاق‌های سوار شهربانی اول خیابان جلیل‌آباد سابق و خیابان شرقی پارک شهر فعلی (در حال حاضر محل قورخانه است) زندانی بود.

در این ایام پدرم به واسطه بلاتکلیفی طولانی و ناراحتی‌های عصبی و روحی که برایش ایجاد می‌کردند سه، چهار بار هر بار پنج شش روز اعتصاب غذا کرده بود به طوری که در حال اغما به وسیله دکتر با تزریق آمپول و سرم او را به حال می‌آوردند و تازه بعد از هوش آمدن راضی به خوردن چیزی نمی‌شد، ولی در آخرین لحظات به ما اطلاع می‌دادند به دیدارش می‌رفتیم با خواهش و تمنای مادرم و دیدن بچه‌ها راضی به شکست اعتصاب می‌شد...»^۲

بر ما معلوم نیست که در این دوره چه عواملی باعث دست زدن به اعتصاب او شده است. ولی صحنه‌ها، و سرنوشت او بارها و بارها برای اجداد ما، پدران و مادران و سپس نسل خود ما تکرار شده است. هر دوره شدیدتر و بدتر از دوره قبل. در ۱۸ ماه زندان، به طور متوسط هر ۶ ماه (اگر ۳ اعتصاب غذا را در نظر بگیریم) یا ۴ ماه و نیم (اگر ۴ اعتصاب غذا را در نظر بگیریم)، وی دست از جان شسته و اعتصاب غذا را شروع کرده است. چرا؟! موضوع و خواسته هر اعتصاب، در روایات آن دوره نامشخص است ولی شاید آرزوها و خواسته‌های احمدخان پولادین بتوان از گفته‌های همسرش برای فرزندانش دریافت:

«...حالا (منظور: دوره رضاخان، ۱۳۰۵_۱۳۰۶) ... مغرضین در راس کارها هستند. مردم را بدون محاکمه زندانی می‌کنند و به ضرب شلاق و شکنجه در شهربانی از بین می‌برند و یا ملک و آب و زمین اجدادی مردم را در شمال به نفع شاه از آن‌ها می‌گیرند و آن‌ها را به مناطق دیگری کوچ می‌دهند و به قوانین جاری مملکت توجه ندارند...»^۳

سرانجام در نیمه شب ۲۴ بهمن ۱۳۰۶ سرهنگ احمدخان پولادین به جوخه اعدام سپرده می‌شود.

داستان شلاق، شکنجه و اعدام در دوره رضاخانی با قانون سیاه ۱۳۱۰ به صورتی نهادینه و سیستماتیک در می‌آید. در ۲۲ خرداد ۱۳۱۰ «قانون مجازات مقدمین علیه امنیت و استقلال مملکت» تصویب مجلس رضاخانی شد. توضیح بیشتر در این مورد را به فرصتی دیگر واگذار می‌کنم و به دوره محمد رضا پهلوی با ذکر نمونه‌های کوتاهی می‌پردازم.

۳,۲ دوره قبل از کودتا

فرار رهبران حزب توده از زندان در سال ۱۳۲۹ موجب افزایش فشارها و سرکوب در داخل زندان‌ها شد. واکنش زندانیان سیاسی در مقابل این افزایش فشار و نیز درخواست رسیدگی پرونده‌هایشان در مراجع دادگستری به جای محکمه نظامی بود.

راضیه ابراهیم‌زاده در روایت خود از اعتصاب غذایی که در این دوره شرکت داشته چنین می‌نویسد:

«روز پنجشنبه فرا می‌رسد. طبق معمول، قبل از حمام، به اتاق ملاقات دوستان می‌روم. اتاق خالی و فقط یک نفر در پشت میزی نشسته و اعتصاب غذای زندانیان را به خانواده‌ها اطلاع می‌دهد. او تا مرا دید، با تعجب پرسید که "رفیق، اینجا چه کار می‌کنید؟" من نیز با تعجب گفتم که "مگر شما نمی‌دانید که من روزهای حمام به دیدار دوستان می‌آیم." او که رنگ پریده و کمی بی‌حال بود، گفت که "مگر اطلاع نداری که سه روز است همه زندانیان سیاسی اعتصاب غذا کرده‌اند و می‌خواهند که پرونده‌ها به دادگستری ارجاع گردد. روزنامه‌ها هم نوشته‌اند. [راضیه توضیح می‌دهد:] "...من تنها زندانی سیاسی زندان زنان تهران بودم... تمام اطلاعات من از وضع کشور، از طریق رفقای زندان موقت بود. با شنیدن سخنان طعنه‌آمیز و سرزنش رفیق هم زنجیرم، با ناراحتی گفتم که "رفیق عزیز، من جزو فراموش شدگان هستم. تنها تماس من هفته‌ای یک روز، آن هم اگر موفق باشم، با شماهاست. وقتی تماسی ندارم و روزنامه‌ای، به دستم نمی‌رسد، از کجا می‌توانستم مطلع گردم. لطف کنید، کاغذ و قلمی بدهید." او مرا با محبت بی‌پایانی، پشت میز نشاند، کاغذ و قلمی در مقابلم گذاشت. من بدون توجه به مامورین اطراف، اعلان اعتصاب خود، برای همدردی با سایر زندانیان اعتصابی، تا پیروزی قطعی را نوشته و از رفیق هم زنجیرم خواهش کردم که همدردی مرا به اطلاع رفقای داخل زندان برساند. سپس، نامه اعلان اعتصاب خود را برداشته به دفتر زندان رفتم و نامه را به افسر کشیک دادم، گفتم که "من نیز از این ساعت، به هم زنجیرهایم ملحق شده و اعلان گرسنگی می‌کنم. دستور بدهید، مرا به زندان زنان عودت دهند." پس از کمی کلنجار رفتن، بالاخره مرا به زندان زنان فرستادند. و ملاقات هفتگی مرا با زندانیان زندان موقت، برای همیشه قطع کردند.

^۲ مکی، حسین: تاریخ بیست ساله ایران آغاز سلطنت دیکتاتوری پهلوی، ج. ۴، ص ۴۲۳ تا ۴۲۵، انتشارات علمی، چاپ سوم، ۱۳۷۴.

^۳ همان، ص ۴۲۶

این سومین بار است که اعتصاب غذا می‌کنم. در اعتصاب غذای یازده روزه و دو روزه زندان قزوین، نیروی جوانی غالب است. در اعتصاب غذای شش روزه زندان تبریز، نیروی جوانی، هنوز از پای در نیامده است. حالا نوبت اعتصاب غذای تهران است و گویی سال‌ها زندان و دله‌های چند روز آزادی در سال ۲۷، نیرویوم را تحلیل برده است. روز سوم اعتصاب، قدرت راه رفتن را از دست داده‌ام و در بستر افتادم. گرسنگی نبود که مرا بستری کرد، بلکه بی‌اطلاعی از جریانات خارج از زندان و بی‌خبری از وضعیت هم‌زنجیرانم در زندان‌های مختلف، مرا از پا در می‌آورد. روز ششم اعتصاب بود که افسر کشیک اطلاع داد که اعتصاب زندانیان پایان یافته است. ولی باورش نمی‌کنم. حالم بسیار وخیم و از قبول دکتر و دارو امتناع می‌کنم. روز بعد سرهنگ جلیلود رئیس زندان‌ها، به سراغم آمد و یک شماره روزنامه "به سوی آینده" را که پایان موفقیت‌آمیز اعتصاب زندانیان را با حروف درشت، چاپ کرده بود، به همراه آورد. باز باورم نشد و گفتم "دسیسه است" سرهنگ گفت که "شما روزنامه خودتان را هم باور نمی‌کنید، پس چه کار کنیم؟" آدرس یکی از وکلایم در دادگاه نظامی بدوی را که دانی پروانه شیرینلو [دختر قهرمان کشورمان، که در تظاهرات سی تیر، برای جلوگیری از هجوم ارتشیان به مردم، در بهارستان، خود را به زیر تانک انداخته بود] بود، دادم و ملاقات با او را خواستم. روز بعد، وکیل مدافعم، شماره‌های "به سوی آینده" را از آغاز تا پایان اعتصاب را برایم آورد. من بعد از نه روز به اعتصابم خاتمه دادم.^۴

۳،۳ دهه پنجاه

باز هم برای کوتاه شدن مطلب فقط به ذکر یک نمونه اکتفا می‌کنم. در ۲۵ فروردین ۱۳۵۲ درگیری‌ای در زندان شیراز رخ می‌دهد که به سبب توهین ساواکی‌ها به علی محمد تشید در هنگام بازرسی زندان آغاز می‌شود. ۱۵۰ زندانی سیاسی در این درگیری ساواکی‌ها و پاسبان‌ها را پس از این رفتار توهین‌آمیز از بند بیرون می‌اندازند و بند در اختیار زندانیان سیاسی می‌افتد. این درگیری و کشاکش‌های پس از آن، منجر به حمله کماندوها و زندانبان به زندانیان و انتقال آنان به افرادی‌های بند یک زندان شیراز. وقایع را محمد سیداحمدی چنین روایت می‌کند:

«اینک همه در سلول‌های انفرادی خیلی ناراحت و عصبانی بودیم و هر کس اعتراض خودش را به نحوی نشان می‌داد. موقع صرف شام نگهبان ظرف غذا را آورد، کسی غذا را نگرفت... در نتیجه اعتصاب غذا شروع شد. ناگفته پیدا بود که خواست ما انتقال مجدد به بند ۴ و پس دادن امکانات شخصی - مان بود و هیچ آثار نرمشی از طرف پلیس و زندان مشاهده نمی‌شد و در رفتارش تغییری حاصل نشده بود. رئیس زندان با افسران هم چنان از موضع قدرت و تحکم هر چه بیشتر به بند می‌آمدند و می‌رفتند. تا این که یک شب پلیس برنامه‌ای را که ساواک ریخته بود با کمک میرفخرایی رئیس ساواک شیراز به اجرا در آوردند. شب کماندوها ما را یکی یکی از سلول بیرون کشیده و با حالت تحقیر می‌بردند. ابتدا موهای سر و سبیل را تراشیده و بعد تمام لباس‌هایمان را گرفته و پس از این که لخت مادرزاد شدیم، لباس زندانی می‌دادند که بپوشیم. بعد به محوطه دیگری می‌بردند که میرفخرایی و ساواکی‌های دیگر و کماندوها به همراه تخت و شلاق باتوم‌های برقی آماده پذیرایی بودند. یک لیوان شیر جلوی هر کسی می‌گذاشتند، و با تحقیر می‌گفتند: بخور! چنانچه از خوردن امتناع‌ورزی، به زور به وسیله دو سه نفر از کماندوها و ساواکی‌ها به دهانت ریخته می‌شود... به تشخیص مقامات زندان مسبین آن واقعه [۲۵ فروردین ۱۳۵۲] بیشتر از دیگران باید شکنجه می‌شدند. پس از این مرحله دوباره با تحقیر و توهین به سلول‌ها بازگردانده می‌شدیم. بلااستثناء همه در آن شب کم یا زیاد آزار دیدند.

از فردا بحث و تبادل نظر در گرفت. بحث‌ها خیلی متنوع بود... و بالاخره از مجموع این بحث‌ها دو نظر منسجم شد. نظر اول که می‌گفت ما باید به اعتصاب غذا ادامه دهیم و با این کار پلیس را به عقب‌نشینی وادار کنیم. ما زندانی سیاسی هستیم، زندان محلی است با ویژگی‌های خودش و ما باید با این ویژگی‌ها به مبارزاتمان ادامه دهیم. مبارزه در زندان ادامه مبارزه در بیرون است، با شرایط و ویژگی‌های خودش، سختی، درد، شکنجه و تلفاتی نیز شاید به همراه داشته باشد. ما باید خودمان را برای همه این‌ها آماده نماییم. و اینک ادامه اعتصاب غذا تنها وسیله‌ای است که در این شرایط می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد...

نظر دوم می‌گفت به اعتصاب غذا پایان دهیم و راهی برای مذاکره با پلیس پیدا کنیم. پلیس بر ما مسلط است و در این مکان دست بالا را دارد. ما امکانات زیادی برای مبارزه در زندان نداریم. لذا باید در چهارچوب مسائل صنفی مبارزه را دنبال کنیم. ما طبق قانون حق و حقوقی داریم که باید از پلیس بگیریم. پلیس حق توهین و تحقیر و شکنجه بر زندانی را ندارد. لذا ما می‌توانیم از پلیس و ساواک به مقامات دادستانی و... شکایت کنیم و از این طریق ما به دنبال گرفتن حقوق خود باشیم. در شرایط فعلی ادامه اعتصاب مشکلی را حل نمی‌کند. در ضمن هر دو نظر موافق مذاکره بودند. ولی نه با آن موضع‌گیری پلیس که می‌خواست قدرتش را به ما تحمیل کند...

در نهایت و در یک نظر سنجی معلوم شد که بیشتر افراد موافق شکستن اعتصاب غذا هستند... نظر سومی مطرح شد و آن این که افراد موافق با اعتصاب ادامه دهند و افرادی که با اعتصاب غذا مخالفند می‌توانند اعتصاب را شکسته و غذا را دریافت کنند. این نظریه به طور کامل رد شد. چرا که ما تلاش می‌کردیم در مقابل پلیس یک پارچه عمل کنیم و نگذاریم شکافی در وحدت ما ایجاد شود. لذا برای وحدت دسته جمعی در مقابل پلیس ما پذیرفتیم که اعتصاب غذا شکسته شود.»

سرنوشت و پیامدهای این اعتصاب را وامی‌گذاریم و به دوره جمهوری اسلامی می‌پردازیم.

^۴ ابراهیم زاده، راضیه: ماجراهای یک زن ایرانی، کتاب آیدا، چاپ اول ۲۰۰۵/ بهار ۱۳۸۳، ص ۲۲۱-۲۲۳.

۳،۴ دهه شصت و زندان‌های ما:

وضع این دوره را با نمونه تحریم غذای سالن ۳ اوین در تابستان سال ۱۳۶۵ آغاز می‌کنم.

درگیری‌های سالن سه که منجر به تحریم غذای طولانی همه اعضای بند شد، از مخالفت زندانیان سیاسی با ورود تواین به بند آغاز شد. زندانیان سرموضع حاضر به زندگی با توابعها نشدند. سیاوش محمودی درباره این دوره چنین می‌نویسد:

«میثم [رئیس وقت زندان اوین] با این کار، اهداف مختلفی را در سر می‌پروراند. اول این که مسئولیت بند را به آن‌ها [تواین] واگذار کند، و دوم، تمام اتفاقات درون بند را تحت کنترل داشته باشد.» این وضعیت با اعتراض زندانیان و خانواده‌های آنان منجر به عقب‌نشینی زندانبان شد. اما «پس از مدتی که از این ماجرا گذشت، روزی در بند باز شده و عده زیادی را وارد بند کردند. قبل از این موضوع، به بچه‌های اتاق ۶۱ گفتند اتاق را تخلیه کنید. اتاق ۶۱ اول بند واقع بود. به هر رو، عده‌ای را از بند عادی‌ها به آنجا آورده بودند.

بند حالت متشنج به خود گرفت. چرا که حدس می‌زدیم، کاسه‌ای باید زیر نیم‌کاسه باشد. طولی نکشید که تمام ماجرا روشن شد. دو تن از عادی‌ها که آدم‌های بالنسبه خوبی بودند و به زور به آنجا آورده شده بودند، شروع کردند به قدم زدن در راهرو بند و به بچه‌هایی که در راهرو جمع شده بودند کم کم ماجرا را گفتند. میثم این افراد را که عموماً مرتکب خلاف‌های سنگین شده و بسیاری از آن‌ها نیز اعدامی بودند با وعده و وعید و فریب برای درگیری و زد و خورد با ما به درون سالن فرستاده بود. میثم گفته بود: اگر به حرف‌هایمان گوش کنید و آنچه که ما گفتیم، عمل کنید، در حکم‌تان تاثیر گذاشته و برایتان عفو می‌گیرم و...

زندان‌بان می‌خواست تا این افراد جو را متشنج نموده و درگیری ایجاد کنند. و آن گاه اعلام کند که زندانیان با یکدیگر درگیر شده‌اند و به این بهانه ما را سرکوب کند... [علی رغم تحریک پلیس برای درگیر ساختن زندانیان، این حيله بی‌ثمر ماند و] از فردای آن روز زندگی تقریباً عادی بند در کنار عادی‌ها آغاز شد. اما میثم قضیه را به همین جا خاتمه نداده و دست به حرکات دیگری زد.

مسئول بند و مسئول فروشگاه را از عادی‌ها قرارداد و اعلام کرد، هر کس هر کاری دارد، از قبیل گرفتن غذا، رفتن به بهداری، فروشگاه و دیگر موارد، باید به مسئول انتصابی آن‌ها مراجعه کند و فردی را به عنوان مسئول بند به رسمیت نمی‌شناسیم. کلیه افراد بند برای مقابله با این برخورد میثم به شور نشستند و بحث‌های زیادی در اتاق‌ها در گرفت. پیشنهادهای از قبیل اعتصاب غذا، برخورد کبی با دادن ناه و برخورد‌های متنوعی ارائه شد که از جمله این پیشنهادات نگرفتن غذا، چای و نان از دست عادی‌ها و در کنار آن اخراج این افراد از بند بود. این پیشنهاد آخری پذیرفته شد و به اجرا درآمد. این حرکت بعدها به «تحریم غذا» معروف شد.^۵

سرانجام پس از حدود یک ماه و اندی تحریم غذا با دستیابی نسبی زندانیان به خواسته‌های خود، خاتمه داده شد. در این حرکت بیش از ۳۰۰ زندانی شرکت داشتند که با پشتیبانی زندانیان سیاسی بند ۵ (حدوداً ۳۶۰ نفر) و اعتراضات فعال خانواده‌ها به یکی از وسیع‌ترین اعتراضات زندانیان سیاسی در دهه شصت تبدیل شد.

این موج با ضد حمله فرسایشی زندانبان که اینک به مدیریت مرتضوی صورت می‌گرفت، زنجیره‌ای از اعتصاب غذاهای موضعی (بیشتر سه روزه) را در بندها موجب شد. سال ۱۳۶۵ و ۱۳۶۶ رژیم جمهوری اسلامی در اوین و گوهردشت به طور مکرر با اعتصاب غذای زندانیان سیاسی روبرو بود. من از بند خودمان تخمیناً شش یا هفت اعتصاب غذای سه روزه را در اوین در خاطر دارم. اعتصابات آگاهانه، به صورت محدود اعلام می‌شد تا خصیصه اعتراضی داشته باشند. این امر، بازتاب وضع ما بود که خواستار به رسمیت شناخته شدن خود به عنوان زندانی سیاسی و بازدید مراجع بین‌المللی از زندان‌ها بودیم. در عین حال بخشی از خواسته‌های بدیهی ما، از جمله حق ورزش جمعی، اعتراض به کمبود امکانات بهداشتی، کیفیت بد غذایی و نداشتن فروشگاه مناسب نیز در نامه‌هایی که برای اعلام اعتصاب به زندانبان تنظیم می‌کردیم، ذکر می‌شد. در سه اعتصاب آخر، علاوه بر سه روز اعتصاب غذای ما، زندانبان چند وعده پس از آن نیز از دادن غذا به بند خودداری می‌کرد. درست اعتصاب غذای ماقبل آخر ما بود که رژیم پس از سه روز که اعتصاب غذای ما به پایان رسید، از دادن غذا به بند ۳۰۰ نفری خودداری کرد. نزدیک دو سال نداشتن هواخوری و ندیدن آفتاب، کمبود مداوم غذایی، و عدم فروش اجناس فروشگاه به بند، وضع بسیار ناهنجاری را در بند تولید کرده بود. بسیاری از زندانیان سیاسی زخم معده و یا بیماری‌های گوارشی داشتند، خونریزی معده در بندی که مدت‌ها از دسترسی به دکتر و دارو محروم بود، زندانیان را با خطرات زیادی روبرو می‌کرد. تنها چیزهایی که در بند مانده بود چند هندوانه و مقداری پیاز بود. با وصل کردن دو قاشق به هم و وصل آن به برق دستشویی بند،

^۵ محمودی، سیاوش: یاد ایام، گفتگوهای زندان، شماره سوم، زمستان ۱۳۷۸، ص ۶۰ - ۶۳.

قادر شدیم که آب را جوش بیاوریم. اصل هندوانه را به بیماران شدید دادیم و پوست هندوانه و پیاز را در آب جوش پختیم تا اولین وعده غذایی تمام بند پس از اعتصاب غذای سه روزه باشد.

آخرین اعتصاب را در بهمن ۶۶ در اعتراض به بسته شدن در سلول‌های بند و موج جدید افزایش فشار در بند آغاز کردیم. پیشنهادات اعتصاب غذای عمومی از یک روز تا ۲۸ روز را داشتیم. پس از نظرخواهی‌ها و رای‌گیری بر روی سه روز اعتصاب غذا توافق کردیم. وضع به اندازه کافی خطرناک بود و احتمال می‌دادیم که هم‌چون دفعات پیش، چند روز هم بایستی توسط رژیم از دریافت غذا محروم شویم. در بعد از ظهر روز دوم اعتصاب غذا، سر و صدای زیاد توجه ما را جلب کرد. در راهرو صدای رفت و آمد پاسداران زیادی را شنیدیم، از پنجره سلول نیز انبوهی از پاسداران مسلح را بر بام بند خودمان دیدیم. پاسدار مسلح در بند نمی‌آمد، نه به خاطر این که دمکرات بودند یا قانون را می‌خواستند رعایت کنند، بلکه از ترس این که مبادا توسط زندانیان خلع سلاح شوند. اما این بار می‌خواستند قدرت نمایی کنند، به فاصله هر یک متر تا یک متر و نیم، یک پاسدار با مسلسل ایستاده بود. دستور دادند وسایل‌تان را جمع کنید، و با تحکم و برخورد خشن همه را با دست‌بند و چشم‌بند سوار اتوبوس و مینی‌بوس کردند. از اوین به سمت گوهر دشت راه افتادند. در گوهر دشت با چشم‌بند ما را پیاده کردند و در ورودی یکی از بندها گفتند: "لباس‌هایتان را در آورید!"

در بازرسی‌های شدید به این موضوع برخورد کرده بودم، گمان کردم که می‌خواهند بگردند تا نوشته و کتاب به داخل بندهای جدید نبریم. همه ما را با چشم‌بند و شورت به صف داخل سالن بند فرستادند. به یک باره فهمیدیم که به اصطلاح "تونل مرگ" برای ما حاضر کرده‌اند. یعنی، پاسداران در دو طرف ما، با کابل، شلاق و پوتین به ضرب و شتم زندانیان اعتصابی پرداختند. چون چشم‌بند داشتیم، نمی‌توانستیم خودمان را برای ضربات مشت و لگد و کابلی که از همه طرف به سوی ما روانه بود؛ آماده کنیم. به همین خاطر، بسیاری از ما در اثر این ضرب و شتم وحشیانه، صدمات شدیدی خوردیم. پس از گذراندن همه ما از این تونل، دسته دسته ما را به سلول‌های بند انداختند و ما را سرپا نگه داشتند، بعد از مدتی خودمان نشستیم. سرمای زمین سلول در زمستان ۶۶ و بدن بی‌لباس ما آزاری دیگر بود. ولی فکر می‌کنم که آن قدر در اثر ضرب و شتم و شکنجه پاسداران صدمه خورده بودیم که کمتر به فکر سرمای زمین بودیم. پس از مدتی آمدند و زندانیان را بین دسته‌های ۱۰ تا ۱۲ نفری در سلول‌ها انداختند و درب سلول‌ها را بستند. برخلاف اوین، در گوهر دشت، پنجره‌ای که بتوان با سلول‌های دیگر در داخل بند تماس گرفت، وجود ندارد. سالن هم پر از پاسدار بود و از پائین در نمی‌شد تماس گرفت. در مورد ادامه اعتصاب، هر سلول به تنهایی بایستی تصمیم می‌گرفت. در سلول ما دو نظر بود: نظر اول بر ادامه اعتصاب تا پایان سه روز تاکید داشت. چون تقریباً ۲ روز سپری شده بود و کافی بود ۲۴ ساعت دیگر فشارها را تحمل کنیم و از این طریق رژیم را به موفقیت‌آمیز بودن رفتار وحشیانه‌اش امیدوار نسازیم. از طرف دیگر، تاکنون ما هیچ اعتصاب غذایی را نشکسته بودیم و این یک بدعت‌گذاری نادرست بود.

نظر دیگر ادامه اعتصاب غذا را درست نمی‌دید و قطع آن را در وضع فعلی برخورد صحیح می‌دانست. اکثریت سلول با نظر دوم موافق بود و بنا به سستی که داشتیم (و محمد سیداحمدی هم از زمان شاه در مورد اعتصاب شیراز اشاره کرد)، همگی جمعی اعتصاب غذا را پایان دادیم. چند روز بعد، فهمیدیم که همه سلول‌ها نیز همین تصمیم را گرفته بودند. این آخرین اعتصابی بود که ما تا قبل از کشتار سراسری تابستان ۱۳۶۷ داشتیم. چهار، پنج ماهی تا کشتار فاصله داشتیم، ولی از دندان‌های تیز و مسلسل‌های آماده شلیک، می‌شد حس کرد دوره دیگری در زندان‌های سیاسی ایران آغاز شده، دوره‌ای که نسل‌کشی نسل برخاسته از روند انقلابی ۱۳۵۵ تا ۱۳۵۷ منتهی شد.

۳،۵ سال‌های کنونی:



من وضع کنونی را با روی کار آمدن بخش دیگری از دست‌اندرکاران کشتار ۱۳۶۷، زیاد خوش‌آیند نمی‌بینم. اوضاع کنونی، دوباره افزایش موج سرکوب‌ها و اعدام‌ها را در سال‌های اخیر نشان می‌دهد. یک نگاه کلی را می‌توان در گزارش سازمان عفو

بین‌الملل درباره سال گذشته به دست آورد. عفو بین‌الملل در مورد «مجازات مرگ، شکنجه و دیگر مجازات‌های خشن و غیر انسانی» چنین گزارش داد⁶:

«حداقل ۱۵۹ نفر در سال ۲۰۰۴ اعدام شدند که یکی از آنها زیر ۱۸ سال قرار داشت. افراد دیگری که حداقل ۱۰ نفر آنها در زمان ارتکاب جرم زیر ۱۸ سال بودند، محکوم به مرگ شدند. علت این محکومیت‌ها که از سوی دادگاه عالی قضائی مورد تأیید قرار گرفته‌اند نامعلوم است. اعتقاد بر این است که ارقام حقیقی این اعدام‌ها به مراتب بیشتر از تعدادی است که اعلام شده است. مجازات اعدام با اتهاماتی چون «محارب با خدا» و «جرم‌های اخلاقی» ادامه دارد... در ۱۵ آگوست (مرداد)... عاطفه رجبی ۱۶ ساله اعدام شد. او بعد از برگزاری یک محاکمه غیرعادلانه و ناهنجار محکوم به مرگ شده بود. قاضی که در ملاء عام به او توهین می‌کرد، در هنگام صدور رای به بیماری اختلال حواس او توجهی ننمود. (قاضی خود طناب دار را به گردن عاطفه انداخت) حداقل ۳۶ نفر محکوم به ضربات شلاق شدند. گفته می‌شود که تعداد محکومین به این نوع مجازات بسیار بیشتر از تعداد یاد شده است. محسن مفیدی در ماه فوریه (بهمن) محکوم به مجازات شلاق شد. او در حین اجرای حکم در اثر ضربات شلاق فوت نمود. در مورد مرگ نامبرده هیچ تحقیقی از سوی مقامات صورت نگرفته است. در نوامبر و دسامبر (آبان و آذر) یک نوجوان بنام لیلا مافی که ناتوانی ذهنی داشت و حاجیه اسماعیلوند به جرم اعمال خلاف عفت عمومی



محکوم به مرگ به شیوه سنگسار شدند. اعتراضات داخلی و بین‌المللی باعث توقیف حکم اعدام آنها شد. افسانه نوروژی که در سال ۲۰۰۳ محکوم به مرگ شده بود، پرونده‌اش به شورای مصلحت نظام واگذار شده است. شکنجه در بیشتر زندان‌های (رژیم جمهوری اسلامی ایران) بطور منظم و متداول ادامه داشته است. در جولای (تیر) رئیس زندان شهر دزفول واقع در جنوب ایران در ارتباط با حادثه‌ای که از طرف رفتار یکی از ماموران او نسبت به یک زندانی سیاسی انجام گرفته بود، از کار برکنار شد. این مامور دستان زندانی را به پنکه سقفی بسته بود که در نتیجه این عمل دستان زندانی قطع گردید.»

بر بستر این بربریت، موج اعتصاب غذاها نیز آغاز شده است. آخرین ابزاری که زندانی در اختیار دارد تا افکار عمومی را به سوی خود فرا بخواند. برای کوتاه شدن مطلب از ذکر ماخذ و جزئیات بیشتر خودداری می‌کنم ولی برخی از اسامی اعتصاب غذا کنندگان که خبر اعتصاب‌شان به ما رسیده را در اینجا ذکر می‌کنم:

حجت زمانی، جعفر اقدامی، ولی‌الله فیض مهدوی: این زندانیان اعتصابی در تاریخ ۵ بهمن ماه ۱۳۸۳ طی نامه‌ای که با دست خط خود نوشته و آن را به بیرون از زندان منتقل کردند، خواهان تشکیل یک کمیته حقیقت یاب از سوی سازمان ملل جهت رسیدگی به حقوق پایمال شده خانواده زندانیان سیاسی به خصوص زندانیان دهه ۶۰ هستند که فرزندان‌شان در زندان‌های جمهوری اسلامی شکنجه و اعدام شده‌اند، این زندانیان در قسمت دیگری از نامه خود نوشته‌اند: «...اینجانبان حجت زمانی، جعفر اقدامی و ولی‌الله فیض مهدوی به عنوان تنها راه باقیمانده برای بیان اعتراض‌مان در اعتصاب غذا باقی می‌مانیم.»

⁶ متن کامل گزارش سال ۲۰۰۵ (۱۳۸۴) سازمان عفو بین‌الملل در مورد وضعیت حقوق بشر در ایران، این گزارش از ماه ژانویه (دی ماه) الی دسامبر (بهمن ماه) ۲۰۰۴ (۱۳۸۳) را شامل می‌شود. از: <http://www.polpiran.com/hoghoqh20.htm>

در ۲ اردیبهشت ۱۳۸۴، ناصر زرافشان و پیمان پیران دست به اعتصاب غذا زدند.

دلایل این اعتصاب: ممنوع الملاقات شدن آن‌ها، عدم تفکیک جرایم در زندان و همچنین افزایش فشارهای مسئولین زندان بر زندانیان سیاسی سالن یک عنوان شده است. پیش از این تاریخ، پیمان پیران به مدت دو ماه ممنوع الملاقات بوده است. پیش از اعتصاب غذا، ناصر زرافشان در نامه‌ای به مسئولین زندان اوین اعلام کرده بود اگر به فشارهای وارده علیه وی پایان داده نشود، دست به اعتصاب غذای نامحدود خواهد زد. در این نامه آمده بود:

"به اطلاع می‌رسانم متجاوز از پنج ماه است که بنده به بیماری حاد کلیوی مبتلا هستم و علیرغم آن که آزمایش‌ها و عکس برداری‌هایی هم به بوسیله بهداری زندان و متخصصین خود شما نیز به عمل آمده و اینجانب نیز مدارک آن‌ها را در اختیار دارم ناراحتی حاد کلیوی و ضرورت معالجه و اضطراری بودن مورد را نشان داده است. تاکنون مسئولین مربوطه از انجام وظائف مقرر قانونی خود در این زمینه طفره رفته اند. علاوه بر این یورش-های وقت و بی‌وقت و زیر و رو کردن وسایل زندگی و یادداشت‌های اینجانب که خارج از روال عادی بازرسی‌های زندان صورت می‌گیرند و جنبه ایدائی آن‌ها کاملاً آشکار است، اخیراً شدت یافته و به این‌ها باید فشار و تضيیقات تازه از جمله قطع ملاقات‌های حضوری اینجانب با خانواده‌ام را که از ابتدای ورود به این زندان تا ماه پیش بشکل حضوری بطور عادی جریان داشته نیز افزود. از این رو تضيیقات و فشارهای موجود و از آنجا که برای احقاق حقوق طبیعی و قانونی خود در حال حاضر وسیله دیگری جز جان ان خویش در اختیار ندارم چنانچه ظرف یک هفته برخورد جدی با موضوع صورت نگیرد به اعتصاب غذای نامحدود اقدام خواهم کرد."

ناصر زرافشان، پنجشنبه ۲۵ فروردین ۸۴

مادر پیمان پیران در رابطه با آغاز اعتصاب غذای پسرش به شهروند می‌گوید: "دو ماه است پیمان را ممنوع الملاقات کرده‌اند. وقتی به اوین مراجعه می‌کنم می‌گویند باید منظم باشد تا به او مرخصی بدهند. بار آخر با رئیس زندان صحبت کردم. از او پرسیدم چرا باید یک قاچاقچی ملاقات داشته باشد اما پسر من از این حق برخوردار نیست. او در جواب گفت که پیمان منظم نیست." مادر پیمان پیران ادامه می‌دهد: "شما بگویید منظم بودن چیست؟ این که سر خود را همچون اسب پایین بیاندازد و به کار کسی کار نداشته باشد؟ اگر می‌توانست این کار را بکند که به زندان نمیرفت!"

در همین رابطه دو نامه از سوی خانواده دکتر زرافشان و پیمان پیران در رسانه‌ها انعکاس می‌یابد، مهم این است که هر دو خانواده علی‌رغم بحرانی بودن وضع ناصر زرافشان و پیمان پیران، نامه را آگاهانه با این خواست پایان می‌دهند و خواست دو اعتصابی را در پیوند با مبارزه عمومی برای آزادی زندانیان سیاسی و عقیدتی می‌بینند: "به امید آزادی تمامی زندانیان سیاسی و عقیدتی"

این روند در سال کنونی شتاب می‌گیرد و من فقط به برخی موارد و عناوین آن اشاره می‌کنم.

تیر ماه ۱۳۸۴: دکتر ناصر زرافشان، پیمان پیران، سعید ماسوری، سعید شاه قلعه، فرهاد دوستی، امید عباسقلی نژاد، فرزاد حمیدی، احمد باطبی، رضا محمدی، غلامرضا اعظمی، علی رضا شریعت پناه و غلام حسین کلبی (اعتصاب این گروه به مناسبت هجده تیر)

سازمان دفاع از حقوق بشر در کردستان ۸۴/۴/۱۵: "جهانگیر بادوزاده پیشمرگ سابق حزب دمکرات کردستان ایران در زندان اورمیه، در اعتراض به صدور حکم اعدام و درخواست رسیدگی به اتهاماتش در یک دادگاه صلاحیت‌دار از ۱۲ روز پیش در زندان دست به اعتصاب غذا زده بود. مسئولان زندان به جای پاسخگویی حد ۲۴ ضربه شلاق را بر بدن وی اجرا کردند، نام-برده هم‌چنان در اعتصاب غذا به سر می‌برد. به علت فشارهای وارده از سوی نیروهای امنیتی دختر ۱۶ ساله وی بنام گلچین خودکشی کرد."

در این مورد مکثی لازم است. در زندان‌های تهران، به دلیل واکنش شدیدتر افکار عمومی و بین‌المللی زندان‌بان علی‌رغم بی-توجهی ظاهری، از واکنش‌های لجام گسیخته‌ای نظیر شلاق زدن زندانی اعتصابی تاکنون خودداری کرده است. توجه کنید که آخرین اعتصاب ما در اوین با تونل مرگ در گوهردشت خاتمه یافت، تونلی که ما را به تابستان سیاه ۱۳۶۷ می‌برد. حالا در تیر ماه، واکنشی را در مورد زندانیان سیاسی کرد می‌بینیم که با اعدام آن‌ها در ماه‌های اخیر دنبال می‌شود.

کانون وبلاگ نویسان ایران ۸۴/۴/۲۶: احمد سراجی وبلاگ نویس در تاریخ ۷ تیر توسط ماموران اطلاعات بازداشت و به زندان تبریز منتقل گردید. وی از هنگام دستگیری در اعتصاب غذا به سر می‌برد و به بهداری زندان تبریز منتقل شده.

ایسنا ۲۹/۴/۸۴: منوچهر محمدی از دانشجویان بازداشت شده در تیر ماه ۱۳۷۸ به علت عدم اعطای مرخصی استعلاجی جهت درمان بیماری هایش از ۱۴ روز پیش اعتصاب غذا کرده و به همین دلیل دچار خونریزی شدید شده است. پدر نامبرده اعلام کرد: تاکنون بیش از ۲۵۰۰ نامه به مسولان نظام جهت آزادی فرزندانش نوشته و فرستاده ولی حتی یک پاسخ از سوی مسولان نگرفته است.

خانواده گنجی ۳۱/۴/۸۴: اکبر گنجی از تاریخ ۲۱ خرداد با خواست آزادی برای معالجه در خارج از زندان دست به اعتصاب غذا زده و پس از ۳۷ روز به بیمارستان میلاد منتقل شده و در بیمارستان به دستور سعید مرتضوی دادستان تهران حق ملاقات با وکلای خود را ندارد. گنجی خواستار آزادی بدون قید و شرط خویش می‌باشد.

کمیته دانشجویی دفاع از زندانیان سیاسی ۱۲/۵/۸۴: بینا داراب زند از زندانیان سیاسی زندان گوهردشت، در پی یک هفته اعتصاب غذا در حمایت از اکبر گنجی ممنوع‌الملاقات شد.

کمیته دانشجویی دفاع از زندانیان سیاسی ۱۹/۵/۸۴: رضا ملک، معاون سابق امنیت استان تهران، که در جریان وقوع قتل‌های زنجیره‌ای با انتشار یک جزوه ۸۰ صفحه‌ای توضیحاتی را پیرامون قتل‌های زنجیره‌ای مطرح کرده و در دادگاه به ۱۲ سال زندان محکوم شده بود، در بند ۲۰۹ زندان اوین دست به اعتصاب غذا زده است و حق هیچ گونه تماسی را با خارج از زندان ندارد. **سازمان دفاع از حقوق بشر در کردستان ۲۴/۵/۸۴:** اجلال اقوامی و سعید ساعدی از روزنامه نگاران بازداشت شده در جریان اعتراضات مردمی در سنندج از چند روز قبل در زندان دست به اعتصاب غذا زده‌اند.

۱۵ شهریور ۱۳۸۴: شیوا نظر آهاری، دبیر کمیته دانشجویی دفاع از زندانیان سیاسی، از وضعیت اعتصاب غذای زندانیان سیاسی در گوهردشت، از جمله بینا داراب زند، بهروز جاوید تهرانی و اجلال قوامی و... گزارش می‌دهد. نکته مهم در دور جدید اعتصاب غذا، بینا داراب‌زند اساساً خواهش‌های خود را از حکومت مطرح نکرده بلکه درخواست از مردم ایران و جامعه بین‌المللی برای تحت فشار قراردادن حکومت ایران برای اجرای بیانیه بین‌المللی حقوق بشر بدون هیچ کم و کاستی و آزادی کلیه اسیران سیاسی و احقاق حقوق تمامی اقشار ملت ایران شده است که متعاقب آن به بازجویی مجدد برده و اتهامات جدیدی برای او می‌تراشند.

متن نامه بینا داراب زند:

در طول تاریخ جامعه بشری دیده نشده که گروهی صاحب امتیاز به اختیار خود و داوطلبانه از برتری‌های اقتصادی و اجتماعی‌اش چشم‌پوشی کرده و حقوق طبقات فرودست را به ایشان اعطاء کنند. برعکس، ایشان همواره با به انقیاد در آوردن امکانات اجتماعی و تشکیل حکومت‌های وابسته همراه با نیروهای مسلح و سرکوبگر علیه هر ندای حق‌طلبانه و جنبش آزادیخواهانه اقدام کرده و ریختن خون ملت محکوم ابائی نداشته‌اند. در جامعه ما نیز چنین است. گروهی که با ضدانقلاب بیست و دوم بهمن ۵۷ صاحب امتیاز و قدرت گشته است، با تشکیل حکومت مطلقه مذهبی، ملت ایران را به انقیاد در آورده و از هر شیوه و ابزاری برای حفظ آن و برتری طبقاتی خود استفاده می‌کند. پس رجوع به حاکمیت وابسته و دست نشاندۀ این گروه مرتجع، برای برقراری عدالت اجتماعی و مساوات حقوقی اقدامی عبث و بیهوده است. چگونه می‌توان از چنین حکومت ضدبشری انتظار رعایت داوطلبانه اعلامیه جهانی حقوق بشر را داشت؟

چگونه می‌توان از گروهی که با به اسارت در آوردن آزادی بیان و قلم از امتیازات اقتصادی و طبقاتی خود حراست میکند توقع آزادی داشت؟! چگونه می‌توان از قومی که با سلب حقوق کلیه اقشار کارگری و کارمندی (مزدگیران) و قومیت‌های ملی سعی در ارضای شهوت سیری ناپذیرش برای ثروت و قدرت بیشتر دارد انتظار عدالت و مساوات را داشت؟

من از حکومت مطلقه جمهوری اسلامی ایران هیچ درخواستی ندارم. درخواست من از معتقدین به حقوق بشر است تا با اعتراضات خود رعایت بدون قید و شرط و بدون کم و کاست اعلامیه جهانی حقوق بشر را به این حکومت تحمیل کنند. درخواست من از کارگران و کارمندان استثمار شده است تا نگذارند مدیران دولتی انحصاری و سرمایه‌داران حقشان را ضایع کنند.

درخواست من از اقلیت‌های ملی و مذهبی است تا حقوق اجتماعی خود را از این گروه مرتجع باز پس گیرند. و بالاخره درخواست من از دیگر اسیران سیاسی، خانواده‌هایشان و حامیان آنان است تا نگذارند "آزادی" در قید و بند بماند. زمانی ما در مسیر دموکراسی و مردمسالاری قرار خواهیم گرفت که همه حقوق خود را بدانند، کسی از حق خود بدون مقاومتی جانانه نگذرد و برای احقاق حقوق از دست رفته اش مبارزه کند.

بینا داراب زند - عضو حزب دمکرات ایران - زندان رجائی شهر (گوهردشت)

تا هنگامی که من این مطلب را آماده می‌کنم، مبارزه زندانیان سیاسی در گوهر دشت ادامه دارد. نامه شجاعانه آنان به کوفی عنان، خود به اندازه کافی گویای روحیه و آگاهی آنان و تعهدشان به جنبش آزادی‌خواهی و عدالت‌جویانه است:

نامه زندانیان سیاسی اعتصاب غذا کننده در زندان رجائی شهر کرج در ایران به کوفی عنان

جناب کوفی عنان

دبیر کل محترم سازمان ملل متحد و اعضای عالی مقام مجمع عمومی سازمان ملل متحد

با احترام به شما،

ما زندانیان سیاسی در زندان‌های جمهوری اسلامی مطلع شدیم رئیس جمهور غیر منتخب ایران جهت ابراز مهر و محبت به مردم جهان به سازمان ملل متحد می‌آید. در ۲۶ سال گذشته جمهوری اسلامی در تمام سال‌ها و تقریباً به طور مرتب به خاطر نقض حقوق بشر، با رای اکثریت کشورهای حاضر در مجمع عمومی سازمان ملل متحد محکوم شده است. همه می‌دانیم که سازمان ملل متحد در قبال سیاست‌های ضدبشری حاکمیت کنونی در ایران تنها به توصیه و محکوم کردن اکتفا می‌کند، و پس از آن کشورهای رای دهنده با برقراری روابط گسترده‌تر دیپلماتیک و اقتصادی به تأیید اعمال حکومت اسلامی در ایران می‌پردازند. مفهوم این عمل این است که کشورهای مشارکت کننده در مجمع عمومی این سازمان در مقابل شقاوت‌ها و ظلم شدید حکومت دینی به مردم ایران، مسئولیت بین‌المللی ندارند و در مقابل رفتارهای غیرانسانی واکنشی جدی از خود نشان نمی‌دهند. در این دوره نیز رئیس جمهور غیرمنتخب آقای احمدی نژاد به شما معرفی می‌شود که از نظر سابقه سرکوب مورد شناسایی همه مردم ایران و نیز ما زندانیان سیاسی است. این فرد به سازمان ملل متحد معرفی نمی‌شود تا تعهدات خود در مقابل جامعه بشری را در مورد مردم ایران به انجام برساند، بلکه بر عکس می‌آید تا دنباله سیاست‌های سرکوب مبارزان دموکراسی خواه و زندانیان سیاسی را در راستای سیاست‌های رهبر مذهبی نظام دینی با شدت بیشتری تثبیت کند.

ما زندانیان سیاسی که هم اکنون در اعتصاب غذا هستیم به همراه سایر زندانیان سیاسی در زندان‌های ایران اعلام می‌کنیم، با معرفی رئیس جمهور جدید در سازمان ملل متحد، جان تمامی زندانیان و مبارزان سیاسی در خطر قرار می‌گیرد، سیاستها و فرهنگ دینی با فشار هرچه بیشتر بر مردم ایران تحمیل میشود، بار سنگین گرانی و فقر و بحران سازی های بین المللی به ویژه بحران هسته ای حکومت هرچه بیشتر بر شانه های مردم ایران و جهان سنگینی خواهد کرد.

به این ترتیب اعلام می‌کنیم رئیس جمهور پیشنهادی رهبر اسلامی به سازمان ملل متحد مورد تأیید زندانیان سیاسی، دموکراتها و مردم ایران نیست.

بینا داراب زند، بهروز جاوید تهرانی، حجت زمانی، ولی فیض مهدوی، خالد هردانی، جعفر اقدامی



اسماعیل محمدی

من آوردن نمونه‌های اعتصاب را با خبر اعدام دو زندانی سیاسی در کردستان خاتمه می‌دهم. همان طور که در بالا اشاره کردم، اعتصاب جهانگیر بادوزاده در تیر ماه به خاطر اعتراض به حکم اعدامش با شلاق رژیم جمهوری اسلامی پاسخ می‌گیرد و در شهریور ماه پاسخ به اعتراضات مردم کردستان با اعدام بهترین فرزندانش داده می‌شود.

صبح روز شنبه دوازدهم شهریورماه، جنایتکاران رژیم جمهوری اسلامی، اسماعیل محمدی زندانی سیاسی کرد و عضو حزب کومه‌له را به همراه زندانی دیگری به نام محمد پنجوینی اعدام کردند. اسماعیل محمدی متولد ۱۳۴۴ متاهل و دارای ۵ فرزند بود که در مردادماه ۱۳۸۲ به جرم همکاری و عضویت در کومه‌له دستگیر شده بود.

۴. جمع‌بندی

نمونه‌های بسیاری آوردم تا اعتصاب غذا از دوره رضاخان تا امروز را، بی‌آن وارد تحلیل شویم، از طریق روایت‌های مختلف تجربه کنیم. برخی تفاوت‌ها در این اعتصابات دیده می‌شوند که سعی می‌کنم بخشی از آن را طبقه بندی کنم، با این تذکر که کار جمع‌بندی هنوز فرضیاتی در این زمینه را مطرح می‌کنند که نیازمند بحث و پژوهش وسیع‌تری است:

۱,۴ اعتصابی یا اعتصاب کننده کیست؟

دوره رضاخان: روایت اعتصاب غذا در این دوره، حداقل تا آنجا که بازتاب یافته، عملی از سوی زندانی برای کاهش ستم و اجحاف سیستم رضاخانی بر اوست. چهره فردی اعتصاب کننده بر چهره سیاسی و اجتماعی اش غلبه دارد. عمل اعتصاب در این دوره بیشتر فردی است.

پیش از کودتا: چهره سیاسی اعتصاب غذا کنندگان برجسته تر است، در نگاه اول هویت سیاسی اعتصاب کنندگان، و پس از آن هویت اجتماعی و طبقاتی آنان جلب توجه می کند. یکی از دلایل آن می تواند جمعی بودن اعتصابات باشد که ویژگی های فردی و نامها در گستردگی حرکت، کم رنگ می شوند. در مورد سال های ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۰ متاسفانه منابع کافی در دسترس نبود. **دهه پنجاه:** در این دوره باز هم چهره سیاسی اعتصاب غذا کنندگان برجسته تر است. با این تفاوت که در این دوره هویت اجتماعی و طبقاتی ضریب بسیار کمتری از اهمیت نسبت به دوره قبل از کودتا دارد. به نظر می رسد که مهم تر این بود که زندانیان سیاسی از چه موضع سیاسی و سازمانی ای برخوردار هستند و خاستگاه طبقاتی آنان کمتر در معرض توجه قرار می گرفت. شاید این به خاطر موضع طبقاتی (یا چیزی که به این امر تفسیر می شد) برای زندانیان سیاسی از خاستگاه طبقاتی و اجتماعی پراهمیت تر بود. مثلاً نوع پاسخ به مبارزه برعلیه رژیم شاه و ایدئولوژی ای که زندانی به آن تعلق خاطر داشته است. جمعی بودن اعتصابات به اصلی با اهمیت ارتقاء یافته بود و به همین دلیل شروع و یا پایان اعتصابات معمولاً با نظر جمع زندانیان حاضر در حرکت انجام می شود.

دوره جمهوری اسلامی:

از آغاز تا کشتار سراسری زندانیان سیاسی در ۱۳۶۷: من شباهت زیادی بین این دوره و دوره آخر رژیم شاه می بینم. چهره سیاسی اعتصاب غذا کنندگان برجسته تر است. اما در این دوره، هویت اجتماعی و طبقاتی اعتصاب کنندگان به سایه رانده شده است. دلایل مختلفی موجب این ویژگی شده است. نخست، انبوه دستگیری ها، ویژگی توده ای و مردمی به زندان های سیاسی این دوره داده است.

دوم، رژیم به قول خودش "صغیر و کبیر" نمی شناخت از بچه و نوزاد گرفته تا پیرزن و پیرمرد هشتاد نود ساله، از دانش آموز و دانشجو گرفته تا کارگر و معلم، از آکادمیسین های تراز اول گرفته تا استادان دانشگاه، از بقال گرفته تا کارخانه دار، بایستی در آن زندان ها به اتهام همکاری با گروه ها و سازمان های مخالف با رژیم، شکنجه را تحمل کنند و احکام طویل المدت بگیرند یا در کنار هم به جوخه اعدام سپرده شوند.

سوم، به دلایل امنیتی (چون در زندان ج.ا، هر لحظه بایستی در انتظار اتهامات جدید باشی و ربطی به پایان بازجویی و رفتن به بی دادگاه ندارد) اغلب از جزئیات زندگی خصوصی بیرون از زندان افراد پرسش نمی شد. طبیعی بود که در روابط نزدیک تر، زندانیان از حال و روز همدیگر خبر داشتند ولی در عموم صلاح نبود که چهره اجتماعی افراد شناخته شود. برای نمونه استاد دانشگاه که خودش را در بازجویی راننده تاکسی جا زده و یا عضو تحریریه ای که خودش را یک آدم پولدار غیرسیاسی جا زده و یا کادر سیاسی فلان جریان سیاسی که خودش را کارگری جا زده که هنوز خواندن و نوشتن بلد نیست! چگونه می تواند چهره اجتماعی در زندان این دوره داشته باشد؟ توجه داشته باشیم که در این دوره داشتن محبوبیت اجتماعی برای زندانی سیاسی، یعنی حکم اعدام و یا فشار و شکنجه تا حد مرگ برای تواب ساختنش.

به همین دلیل اتهام زندانی در شکل دادن چهره او نقش پررنگی ایفا می کند. حرکات به خصوص بعد از سرکوب های سنگین و شدید ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۳، چهره جمعی دارد. این علی رغم اختلافات شناخته شده سیاسی ای است که طیف های مختلف زندانیان سیاسی از گروه ها، سازمان ها و احزاب مختلف با هم دارند. این وضع در میان زندانیان سیاسی زن متفاوت است که با کمک آنان باید به بازسازی تصویر زندان زنان پرداخت.

دوره کنونی: پیچیدگی شرایط کنونی، به ترتیب اولویت چهره اجتماعی و طبقاتی، چهره فردی و سپس چهره سیاسی زندانی سیاسی را در نظر می آورد. پیشرفت بسیار مهمی است که زندانیان در اثر حضور در جنبش معین اجتماعی و طبقاتی معینی بر

علیه سیستم وارد میدان شده‌اند. در این مقوله باید به دستگیری‌های کارگری، دستگیری معلمان و یا استادان، دستگیری دانشجویان و دانش‌آموزان در اعتراضات و اعتصابات شهری اشاره کرد.

چهره فردی زندانی نیز با توجه به تقویت این گرایش از سوی رسانه‌های حاکم، نقش مهمی در بازتاب مبارزه فردی دارد. رسانه‌های بورژوا و متاسفانه برخی از رسانه‌هایی که خود را آلت‌رناتیو می‌دانند و یا معرفی می‌کنند، به قول خودشان دنبال Story یا به روایت خودمان داستان هستند. امروز فلان هنرپیشه داستان خوبی است، فردا فلان ورزشکار و روز دیگر یک زندانی سیاسی که برای مدت کوتاهی می‌تواند به آن‌ها خوراک رسانه‌ای بدهد. متاسفانه در نبود و خلاء رسانه‌های جدی و آلت‌رناتیو، زندانی و فعالین نیز تا حدودی بایستی خودشان را به چارچوب‌های ژورنالیستی مبتذل تطبیق بدهند تا بالاخره مردم از بیداد و ظلمی که بر آنان روا می‌شود با خبر شوند. در روزگاری که رسانه‌ها در اکثر موارد در اختیار صاحبان سرمایه و قدرت است، زندانی سیاسی نیز به طور بی‌شرمانه‌ای تبدیل به کالای خبری این گونه بنگاه‌ها می‌شود و بایستی بر طبق Story فلان ژورنالیست دو ریالی، مبارزه‌اش را سازمان دهد! این موضوع بحث مستقلی است ولی بایستی هر چند کوتاه به آن اشاره می‌کردم تا فرصتی دست دهد و به آن پردازم یا بهتر است بگویم پردازیم.

به هر حال، من، این مقوله را بیشتر در مورد زندانیان سیاسی ایت می‌بینم. نویسندگان و روزنامه‌نگاران، افرادی که پیش از دستگیری به دلیلی "صاحب‌نام" بوده‌اند: نظیر سیاست‌مدارانی که خودشان بخشی از سیستم کنونی بوده‌اند و امروزه به دلیل اختلافات درون حکومتی به زندان افتاده‌اند. علاوه بر زندانیان ایت، در هم شکسته شدن سازمان‌ها و نیروهای پیشرو و آینده‌گرا در دهه شصت، در داخل کشور، عارضه دیگری را نیز برای زندانی به همراه آورده که از ارتباط با جنبش عمومی و سراسری و نیز طیف وسیعی از زندانیان سیاسی، برخوردار نیست. زندانبان با استفاده از تجربیات سه دهه اخیر، آن‌ها را یا ایزوله و جدا از هم نگه می‌دارد و یا زندانیان سیاسی را در میان زندانیان عادی، به اصطلاح "غرق" می‌کند. همان طور که می‌دانید، ج. ا. فقط قبرستان‌های ما را آباد نکرد، بلکه زندان‌های سیاسی را از انبوه کمونیست‌ها، مبارزین و آزادی‌خواهان پر کرد و در بندهای دیگر همین زندان دسته دسته افراد را با جرایم عمومی و عادی نگه داشت. حال، به رسم دیرینه، از هر چیزی می‌خواهد سودش را عاید خودش سازد. می‌خواهد، زندانی عادی را به جای تواب‌ها و پاسدارهای کمکی به خدمت بگیرد. این که چه میزان موفق می‌شود به هوشیاری ما و زندانیان سیاسی از یک سو، و به آگاهی انسان‌هایی بستگی دارد که به جرایم عادی در زندان به سر می‌برند.

در درجه سوم، اینک به تدریج و دوباره چهره زندانیان سیاسی با هویت جریان سیاسی‌ای که با آن کار می‌کنند و یا متهم به کار کردن با آن شده‌اند پیوند می‌خورد. به نظر می‌رسد، با تداوم مبارزات سیاسی و اجتماعی، این مقوله هر روز اهمیت بیشتری پیدا کند و در کنار هویت اجتماعی و طبقاتی فعالین جنبش قرار گیرد.

۴،۲ خواست و ویژگی‌های اعتصاب:

دوره رضاخان: خواسته‌ها عمدتاً تحت عنوان "صنفی"، نظیر ملاقات و یا شرایط زندان، بهداشت و... قابل طبقه بندی هستند.

پیش از کودتا: ترکیبی از خواسته‌های صنفی و حقوقی هستند. خواسته‌های حقوقی، خود را به نوع دادرسی و تشکیل پرونده، حق وکیل و یا سایر موازینی که در چارچوب قوانین حاکم، دولت وقت حداقل در ظاهر، بایستی موظف به اجرای آن باشد.

دهه پنجاه: خواسته‌های صنفی و حقوقی، با عنصر وسیع‌تری که بر مبنای موازین بین‌المللی حقوق بشر است تلفیق می‌شود. بنابراین، اتکای به قوانین رایج داخل کشور کمتر و تاکید بر رعایت موازین بین‌المللی در این زمینه افزایش می‌یابد. این نقطه، گره‌گاهی است که دو گرایش عمومی در زندان‌های سیاسی این دوره را با هم به توافق می‌رساند.

گرایش اول که مبارزه را در چارچوب قانونی می‌دید و تاکتیک‌هایش را بر این مبنا اتخاذ می‌کرد و گرایش نو که در اساس چارچوب‌های قانونی رژیم شاه را به رسمیت نمی‌شناخت و خواسته‌های خود را بر اساس استراتژی انقلابی و سرنگونی رژیم

شاه دنبال می‌کرد. ولی هر دو گرایش برای پیشبرد مبارزه مشترک در زندان‌ها، موفق بودند و تجربه‌ای از همکاری سیاسی مابین قطب‌بندی‌های مختلف سیاسی را پدید آوردند.

دوره جمهوری اسلامی:

از آغاز تا کشتار سراسری زندانیان سیاسی در ۱۳۶۷: خواسته‌ها از برخوردهای نامناسب توأبیین آغاز شد (صنفی) و به سطح نظیر و یا بعضاً فراتر از زندان شاه در پیش از قیام رسید. به این مفهوم که اعتصاب غذا نه برای بیان خواسته‌ای صنفی، حقوقی و یا حتی سیاسی از رژیم حاکم، بلکه ابزاری برای افشای تمامیت رژیم ج.ا. محسوب می‌شد. زندانیان سیاسی از طریق خانواده‌ها، سعی در رساندن صدای دادخواهی خود به مردم ایران و افکار عمومی جهان داشتند. این جنبه از پیام اعتصابات صریح و روشن، توهم زدایی از اصلاح‌پذیری رژیم سرمایه‌سالار و جنایت پیشه ج.ا. بود. بدیهی است که خواسته‌ها و اعتراضات صنفی، نیز بخشی از خواسته‌های اعتصاب را شکل می‌داد ولی هم ما و هم رژیم می‌دانستیم که "یا ما سر خصم کوئیم به سنگ یا خصم سر ما به دار سازد آونگ". و در این نبرد سخت با حکومت اسلامی، سر بسیاری از هم‌بندیان و هم‌زمان ما به دار خصم آویخته شد.

دوره کنونی: خواسته‌های این دوره هنوز ترکیبی از خواسته‌های صنفی و حقوقی، و نیز خواسته‌های از مردم ایران و افکار عمومی جهان است. روند اصلی هنوز خودش را نمایان نساخته ولی به تجربه، چند خواسته ویژگی و توانایی ماندگاری در سطح مبارزه کنونی را دارند.

۱- خواست آزادی همه زندانیان سیاسی و عقیدتی: توجه کنید که خواست آزادی فرد یا افراد اعتصابی به تنهایی مطرح نمی‌شود.

۲- قطع امید از تمامیت رژیم ج.ا. و تلاش برای استناد به موازین بین‌المللی.

۳- دیدن اعتصاب به عنوان آخرین ابزار بازمانده برای رساندن صدای اعتراض برعلیه رژیم به مردم ایران و جهان.

۴،۳ واکنش زندان‌بان:

دوره رضاخان: چون در سرکوب مخالفین به موفقیت دست یافته بود، اعتصاب را از موضع ضعف تلقی می‌کرد و گاهی به آن از موضع "حاتم‌بخشی" بها می‌داد. راه حل رضاخانی ساده بود. در اولین فرصت زندانی را اعدام و یا در زندان به قتل می‌رساند، بنابراین، اعتصاب غذا را مثل دست و پا زدن مقتول در حین مرگ می‌دید.

پیش از کودتا: دولت هنوز مصدر امور نشده بود، بنابراین دیکتاتوری ضربه خورده در اثر جنگ دوم و ناتوان در حضور متفقین، به صورت زیگزاگی با برخی اعتصابات کنار می‌آید و برخی را به سبک بی‌رحمانه‌ای سرکوب می‌کند.

دهه پنجاه: سرکوب پلیسی و سیستماتیک از طریق ساواک و کماندوهای ضدشورش، راه حل اصلی این دوره تا سال‌ها و بهتر بگویم ماه‌های نزدیک به قیام را شکل می‌دهد. ماه‌های نزدیک به قیام، حال و هوای زندان‌ها نیز دگرگون است و در بحث مستقلی باید به آن پرداخت.

دوره جمهوری اسلامی:

از آغاز تا کشتار سراسری زندانیان سیاسی در ۱۳۶۷: ج.ا. سه راه حل در قبال اعتصابات زندانیان سیاسی دنبال کرد: وحشیانه، وحشیانه‌تر و وحشیانه‌ترین سرکوب‌ها. (اگر کلمه مناسب‌تری به ذهن شما می‌رسد مرا یاری کنید!)

علاوه بر نیروهای پاسدار، بازجویی و انفرادی، از توأبیین و زندانیان عادی برای سرکوب اعتصاب غذا استفاده می‌کند. استفاده از محکومین برعلیه زندانیان سیاسی، شباهت به استفاده رژیم هیتلر از کاپوها در اردوگاه‌های مرگ دارد. بیشتر اوقات، رژیم به طور مستقیم خواسته‌ای را قبول نکرد و حتی در کوتاه مدت شرایط را بدتر کرد. اما در برخی موارد، پس از اعتصاب، عقب

نشست تا احتمال اعتصاب و اعتراض بعدی را کاهش دهد. می‌خواست چنین وانمود کند که به خاطر اعتصاب و اعتراض عقب نمی‌شیند ولی بر ما آشکار بود که در مانده و هراس زده در فکر چاره است تا خودش را از مخمصه نجات دهد. نهایتاً راه حل زبانونه و درمانده کشتار زندانیان سیاسی در ۱۳۶۷ را طراحی کرد.

دوره کنونی: به دریافت من، رژیم در این دوره پیچیده‌تر از قبل عمل می‌کند. از انعکاس اعتصابات و اعتراضات زندانیان الیت استفاده می‌کند تا انبوه زندانیانی که من آنان را زندانیان سیاسی گمنام می‌نامم، سرکوب و یا اعدام کند. به راستی از ۱۵۰۰ دستگیری ۱۳۷۸ تا دستگیری‌های کارگران و معلمان تا دستگیری‌های خانواده‌ها در خاوران چه میزان اطلاع در دست داریم؟! در مقابل زندانیان الیت، که بعضاً قبلاً بخشی از همین حکومت بوده‌اند، موش و گربه بازی می‌کند. به برخی از آنان مرخصی می‌دهد، برخی از خواسته‌ها را می‌پذیرد و برخی دیگر را نمی‌پذیرد. دارد به ما و افکار عمومی جهان پیام می‌فرستد: که حکومت اسلامی "اهل معامله" است، می‌توانید با آن "چانه" بزنید! کم و زیادش می‌کنیم و بالاخره یک جایی "معامله" را جوش می‌دهیم!

فکر نکنید که به تاکتیک جدیدی دست یافته‌اند، در همان سال‌های قبل از کشتار سراسری نیز زندان‌بان پیشنهاد "معامله" می‌داد! در مورد حق ورزش جمعی صحبت می‌کردیم، میثم، زندان‌بان وقت، گوشه چشمی نازک می‌کرد و می‌گفت: "شما اول "نرم" بشید، ما هم بالاخره نرمش را آزاد می‌کنیم!" پاسخ وجه غالب زندانیان سیاسی در عمل "نه!" بود، و این "نه" سرنوشت ما را رقم زد. اکنون رژیم می‌داند که با زندانیان سیاسی که خواستار عدالت اجتماعی و دمکراسی پیگیر هستند، نمی‌تواند معامله کند، ولی با بخشی از الیت این داستان را برای پیشبرد استراتژی اصلی‌اش که همانا سرکوب زندانیان سیاسی و عقیدتی گمنام است، دنبال می‌کند. تاریخ مصرف چنین معامله‌گری‌ای نیز با چگونگی پیشبرد سرکوب بدنه اصلی زندانیان سیاسی که در جنبش‌های اجتماعی و طبقاتی و در فعالیت با تشکل‌های اپوزیسیون دستگیر شده‌اند، گره خورده است. مرخصی برای یک الیت و اجرای حکم اعدام برای فعالین کرد، دو روی یک سکه است. از همین رو، زندانیان سیاسی اعتصابی، بینا داراب زند، بهروز جاوید تهرانی، حجت زمانی، ولی فیض مهدوی، خالد هردانی، جعفر اقدامی، از هر گونه خواسته فردی خودداری کرده‌اند و خطاب خود را مردم ایران و مجامع بین‌المللی قرار داده‌اند.

۴,۴ واکنش خانواده‌های اعتصابیون در بیرون از زندان:

دوره رضاخان: دقیق نمی‌توان گفت ولی به نظر می‌رسد، درخواست و امید به بزرگواری زندان‌بان، شکل غالب واکنش خانواده‌های زندانیان بوده است.

دهه پنجاه: از دوره‌های قبلی اطلاع کمی در دسترس است ولی در دهه پنجاه، خانواده‌ها، بخشی لاینفک از مبارزه عمومی برای آزادی زندانیان سیاسی هستند. استفاده از ابزارهای قانونی موجود، استفاده از روابط بین‌المللی برای حفظ و نجات جان زندانیان سیاسی از قسمت‌های بارز این دوره از تاریخ مبارزات مردم ایران است. مجموعه عظیمی از کارها و مبارزات در سینه خانواده‌ها در این نسل نهفته است، که امیدوارم زمانی بخشی از آن برای ما آشکار شود.

دوره جمهوری اسلامی:

از آغاز تا کشتار سراسری زندانیان سیاسی در ۱۳۶۷: در اوایل سال شصت هنوز بافت وسیع خانواده‌ها با هم آشنا نشده و به هم اطمینان پیدا نکرده بودند، اما به تدریج همدیگر را یافتند به نحوی که در پائیز ۱۳۶۱ اولین تظاهرات پس از خرداد ۱۳۶۰ را در تهران در جلوی "ستاد پیگیری فرمان هشت ماده‌ای امام" سازمان دادند که منجر به دستگیری و ضرباتی به فعالین، توسط دادستانی رژیم شد. پس از آن نیز پیوند و همبستگی خود را حفظ کرده و گسترش دادند و به یکی از بارزترین جنبش‌های اعتراضی و توده‌ای در ایران سرکوب‌زده و تحت شرایط سانسور و اختناق جنگی شدند. بسیاری از آنان در همین کشاکش با سرکوب‌گران پیش از آن که فرزندان خود را ببینند، جان دادند. برخی از آنان، در همان شعبه فرزندان و یا همسرانشان بازجویی پس دادند و برخی از آنان نقش خالی فرزند و یا همسر را در جنبش سیاسی و اجتماعی گرفتند. تجربیاتی را "رو" کردند که از سال‌ها پیش از به دنیا آمدن فرزندشان که اینک در بند بود، برعلیه رژیم شاه داشتند. در مورد

موفقیت و بازتاب اعتصابات نیز نقشی بی‌چون و چرا و تعیین‌کننده داشتند. من خودم در آن هنگام آن طرف دیوارها بودم ولی شاید بسیاری از کسانی که در خارج از زندان و یا خارج از ایران بودند، بتوانند بازتاب کار آنان را بهتر تصویر کنند.

دوره کنونی: متأسفانه هنوز بخش محدودی از خانواده‌های زندانیان سیاسی توانسته‌اند همدیگر را بیابند و صدای اعتراض فرزند و یا همسرانشان و یا والدین‌شان را به گوش سایرین برسانند. این مشکل، به خاطر پراکندگی زندانیان سیاسی در زندان‌های مختلف و عدم پیگیری و یا بهتر بگوییم عدم حضور تشکلهای مدافع حقوق زندانیان سیاسی در ایران است. این کاستی، خود دلیلی بر هجوم عنان گسیخته زندانبان به حقوق بدیهی زندانیان سیاسی در ایران است.

۴.۵ واکنش برای دفاع از اعتصابیون:

دوره رضاخان: هیچ تشکلی برای دفاع از زندانیان وجود ندرد.

پیش از کودتا: احزاب، اتحادیه‌ها و روزنامه‌ها بازتاب مبارزات داخل زندان را می‌دهند.

دهه پنجاه: تشکلهای سیاسی و نظامی، حضور سنگینی در دفاع از زندانیان سیاسی و ایجاد هراس در دل زندانبانان و شکنجه‌گران دارند. در سطح بین‌المللی حضور کنفدراسیون و ارتباطات بین‌المللی برای دفاع از موازین حقوق بشر در ایران نقش فعالی در این زمینه دارند.

دوره جمهوری اسلامی:

از آغاز تا کشتار سراسری زندانیان سیاسی در ۱۳۶۷: تشکلهای اپوزیسیون با اینکه در زیر ضرب مستقیم رژیم قرار دارند، سهم مهمی از بازتاب وضع ایفا می‌کنند ولی از سال‌های ۱۳۶۴ و ۱۳۶۵ به بعد ارتباطات داخل کشور ضعیف‌تر می‌شود و این خود یکی از زمینه‌هایی است که به جنایت‌کاران فرصت می‌دهد، کشتار سراسری را قبل از انعکاس وسیع جهانی آن، به پیش ببرند.

در سطح بین‌المللی تشکلی مانند کنفدراسیون حضور ندارد و دفاع از زندانیان سیاسی با تحرک تشکلهای اپوزیسیون در خارج کشور پیوند می‌خورد. علی‌رغم باقی ماندن سنت دفاع از آزادی همه زندانیان سیاسی، عدم حضور وسیع و سراسری تشکلی مستقل در این قبال، وزنه هویت گروهی و سازمانی زندانیان را برای بازتاب اخبار مبارزاتشان، فزونی می‌دهد.

دوره کنونی: در داخل کشور با تشکلهای متعددی برای دفاع از حقوق زندانیان سیاسی روبرو هستیم که آن‌ها را یک دست و با یک محتوا نمی‌توان ارزیابی کرد. در خارج کشور، نیز دفاع از زندانیان سیاسی و انعکاس اخبارشان علی‌رغم حساسیت و توجه کافی از نقصانی بزرگ رنج می‌برد. کارها سراسری و هماهنگ پیش نمی‌رود. ده‌ها و صدها تشکل دفاع از زندانیان سیاسی و یا دفاع از حقوق بشر، نشان ضرورت دامن زدن به کارزار دفاع از زندانیان سیاسی است، ولی بایستی شکلی از هماهنگی و واکنش سراسری در مقابل سیستم سرکوب‌گر کشورمان بیابیم تا این توان عظیم برای دفاع از زندانیان سیاسی به درستی به کار گرفته شود.

۴.۶ برای آزادی همه زندانیان سیاسی و عقیدتی، کارزاری وسیع‌تر لازم است...

من، مطلب را با یک خواست اساسی به پایان می‌برم، دفاع از زندانیان سیاسی، چه آن‌ها که اعتصاب غذا کرده‌اند و چه آن‌ها که اکنون در چنین وضعی نیستند، بدون پذیرش قطعی و بدون اما و اگر شعار "آزادی برای همه زندانیان سیاسی و عقیدتی" ممکن نیست. برای بسیاری از ما و از جمله من، تحقق چنین شعاری بدون تحقق سرنگونی تمامیت رژیم جمهوری اسلامی و نیز سیستم اقتصادی، اجتماعی و سیاسی‌ای که منجر به تولید و بازتولید پدیده زندان، شکنجه و اعدام می‌شود، ممکن نیست. هر گونه، انشقاق در جنبش دفاع از آزادی زندانیان سیاسی، به هر نیتی، ما را از هدف اصلی دور می‌کند و میدان به تاخت و تاز زندانبانان در زندان‌های سراسر کشورمان می‌دهد.

گرامی باد یاد جانفشنان و جانباختگان در زندان‌های سیاسی
و به امید آزادی همه زندانیان سیاسی و عقیدتی.
متشکرم